ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین
کامل التجوید
بفرمایش حافظ احمد بخش صاحب
در مطبع محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

وفي أول التجويد قلت مصدقا ... حمدت لربي ذاكرا ومحققا

وبعد على خير البرايا محمد ... وأتباعه الراضين صليت مطلقا

فخذ كامل التجويد صنفت صادقا ... وصنفت للشيخ في المرآة مشفقا

رشيد لأهل الحفظ وهو مجرد ... وطوبى له حفظا وجيدا منمقا

اما بعد بدانکه مدتی شد که برادر عزیز ... افتخار

السلالة شیخ الفاضلین حافظ الملة والدین شیخ الاسلام

المسلمین رشید بن بهرام بن رشید بن محمد الهروی متع الله تعالی

المسلمین بطول بقائه درخواست می‌کند از بنده اسحق ... و

زاهدان امیر عز الدین محمد بن بهاء الدین الجوهری الحافظ

اسعده الله تعالی فی الدارین که از برای او کتاب فارسی

به لفظ آسان در علم تجوید تصنیف کند و بسیار مبالغه و ابرام

می‌نماید پس درین مخلص به تصنیف این کتاب شتابانیده ...

کرد قرّا بران متفق بوده‌اند درین کتاب جمع کرد
و این کتاب را کامل التجوید نام نهاد رحمت حق سبحانه
و تعالی بران بنده باد که چون خواهد که این کتاب کامل التجوید را
بنویسد در کتابت احتیاط کند تا خطای نوشته نشود
و چون تمام شود و مقابله تمام نماید و هر که خواهد که ازین
کتاب یا از کتابی دیگر که در علم قرائت تصنیف کرده باشند فائده
گیرد باید که پیش استادی ماهر فائده گیرد از برای آنکه علم قرائت مشکل
است و باستماع تعلق دارد چنانکه رسول علیه السلام فرموده که خذوا
العلم من افواه الرجال و غرض ازین علم علم قراءة است از برای
آنکه در علم قراءة بوده است که رسول علیه السلام این حدیث را فرموده است
و بر همه قرآن خوانان واجب و لازم است که علم تجوید بیاموزند و یاد گیرند که
قرآن بترتیل خوانند که الله تعالی فرموده است که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا و
قرآن بترتیل خواندن آنست که ادا کند هر حروف را از مخرج آن حرف با صفات
وی چنانکه شرط آن باشد در رعایت اظهار و ادغام و اخفا و غنّه و ترقیق و تفخیم و مدّ
و قصر و تخفیف و تشدید کنند و هیچ قطع و وقف کنند و این نتوانند مگر کسی که بدین

سکنند

خدمت استاد و فاضل کرده باشد و قرآن به تجوید خوانده باشد
و استاد فاضل آنست که قرآن نیک داند و نیک خواند و اجازت
نامه استاد داشته باشد چنانکه مجموع استادان خود را داند
به ترتیب متصل تا رسول علیه الصلوة والسلام تا نقل استاد او درست
و صحیح باشد و همه قرا بدین متفق‌اند که بی استادی که چنین نباشد از و قرآن
یاد گرفتن جائز نباشد و چنانکه روایت است که بی اجازت استاد
معنی قرآن نگویند همچنان روایت است که لفظ قرآن نخوانند و یا
خود دیگری را یاد ندهند بی اجازهٔ استاد و از آنکه رسول علیه السلام
فرموده است که من قرأ القرآن برأیه فقد کفر و قرآن به تجوید
خواندن آنست که هر چه قرا از سبعه بر آن متفق باشند آنرا نیک
بجا آورند زیرا که همه خلق بدین متفق‌اند که هر چه قرای سبعه روایت
کرده‌اند همه از رسول علیه السلام روایت کرده‌اند با سناد درست و صحیح
باشد که هیچ قاری از قرای سبعه انکار نکرده باشد که رسول علیه السلام
فرموده است که یکی از قرای سبعه انکار کرده همچنان باشد که در همه قرا را
انکار کرده و هر که همه قرا را انکار کرده باشد چنانکه کافر شده

پس فقیر را درخواست از عزیزان این است که هر کدام که توانند که قراءت
سبعه را بیاموزند و بعضی استحضار کنند تا قراءت صحیح را از غیر صحیح شناسند
و دانستن و خواندن قراءت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند باری
باید که آنچه قرّاء سبعه بر آن متفق اند یاد گیرند و بدانند و بعضی استحضار کنند تا
توانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلای که در زمانه مبتلا نباشند و بلای زمانه
این است که بیشتر امامان زمانه قرآن خطا می خوانند و به تصحیح لفظ قرآن
قیام نمی نمایند و خدمت استادان فاضل نمی کنند از بیغمی و بیغیرتی لاجرم
در جهل مانده اند مگر نشنیده اند که رسول علیه السلام این حدیث را گفته که
رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ و در وقتی فرموده است که یکی از قرآن
خطا می خوانده است پس باید که پیش استادان فاضل قرآن را تصحیح یاد گیرند و هرچه
ایشان نشنوند نمی باید خاطر گرفته باشند و نگاه دارند که رسول علیه السلام فرموده است
مَنْ قَرَأَ مِنْكُمْ عَلَى حَرْفٍ فَلْيَقْرَأْ عَلَى مَا تَعَلَّمَ و دیگر فرموده است
اَلْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ يَأْخُذُ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ پس باید که هر که
درین کار التجوید گفته شد بجای آرند و بعضی استحضار کنند از آن کسان باشند که رسول
علیه السلام فرموده است اَهْلُ الْقُرْآنِ اَهْلُ اللهِ وَخَاصَّتُهُ و مکرر است

بسیار است ولکن ہم بدین اختصار نمودیم تا بہ بیان بابہا مشغول

شویم باب در بیان استعاذہ بدانکہ ہمہ قرا بدین متفق اند

کہ در وقت ابتدا کردن قران اعوذ باللہ باید گفت چہ اول

و چہ در میان سورہا زیرای انکہ حق تعالی فرمودہ است کہ فَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ ہ و اعوذ باسہ بلند می باید گفت مگر

از نافع و حمزہ آنست کہ ایشان اعوذ باسہ آہستہ گفتند ولکن بیشتر اہل ادا

بر آنند کہ ایشان اعوذ باسہ بلند گفتہ اند و اعوذ باسہ بدین لفظ می باید گفت

کہ اَعُوْذُ بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ ہ و اگر کسی برین زیادہ کند مثلا گوید اَعُوْذُ

بِاللّٰہِ الْعَظِیْمِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ ہ یا خود گوید اَعُوْذُ بِاللّٰہِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ

مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ ہ جائز باشد زیرای انکہ بعضی از اہل ادا این روایت کردہ اند

ولکن لفظ اول معتبر است زیرای انکہ بیشتر اہل ادا اعوذ باسہ باین لفظ گفتہ اند و در

قران نیز زیادہ ترازان نیامدہ باب در بیان بسملہ بدانکہ ہمہ

قرا بدین متفق اند کہ در وقت ابتدا کردن سورتہای قرآن بسم اللہ می باید

گفت مگر سورۃ توبہ کہ در وقت ابتدا کردن این سورۃ و یا خود متصل خواندن بسورۃ

انفال بسم اللہ نباید گفتن باتفاق قرا و در غیر اول سورتہا

قاری مخیر است اگر خواهد که بسم الله بگوید و اگر خواهد نگوید مگر در
سورهٔ توبه که اگر قاری خواهد که از این عشر خواهد یا خود بیشتر
و یا خود کمتر بسم الله نباید گفت از برای آنکه در اول این سوره بسم الله
جایز نیست پس در غیر اول نیز جایز نباشد **فصل** قالون و ابن کثیر و ورش
و عاصم و کسائی میان دو سوره بسم الله گفته‌اند بسم الله در میان دو سوره به سه وجه
توان گفت مثلاً گوید ولا الضالین بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک
الکتاب بر آخر سوره وقف نکنند و بر رحیم نیز وقف نکنند و دیگر وجه آنست
که بر هر دو وقف کنند و سه دیگر آنست که بر آخر سوره وقف کنند و بر رحیم وقف نکنند
و اگر کسی بر آخر سوره وقف نکند و بر رحیم وقف کند این جایز نباشد از برای آنکه
بسم الله از آخر سوره نیست در حال آنست که بسم الله در اول سوره می‌آید و ورش
و ابن عامر ابوعمرو و حمزه میان دو سوره‌ها نگفته‌اند در حال وصل و نه در حال وقف و
بعضی از اهل اداء از ورش و ابوعمرو و ابن عامر سکتهٔ لطیفه روایت کرده‌اند
میان سوره‌ها و بعضی دیگر از این سه قاری چنین روایت کرده‌اند که ایشان میان
هر سوره‌ها بسم الله گفته‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند که ایشان میان چهار سوره بسم الله
در میان سورهٔ انفطار و تطفیف و میان سورهٔ الفجر و البلد

و میان سورة العصر و الهمزة بسم الله گفته اند و در میان
سورتهای دیگر آن را دو باین که ...... این روایت کرده اند
از حمزه بی بسمله سکتهٔ لطیفه میان این سورتها روایت کرده اند پس حمزه را
میان سورتها دو وجه باشد وصل و سکته چنان باید کرد که قطع نفس نشود که اگر قطع
نفس شود وقف باشد و چون وقف شود باز از آخر سورة ابتدا باید کرد مثلاً چنانکه
گویند و انصرنا علی القوم الکافرین الم الله و یا خود در ابتداء سورة بسم الله
نباید گفت از برای آنکه همه قرا بدان متفق اند که در ابتدا کردن اول سورتها
بسم الله می باید کرد غیر سورة توبه چنانکه یاد کردیم والسلام باب دویم در بیان
مخارج و صفات حروف بدانکه همه قرا بدین متفق اند که همزه و ها و الف
از اقصای حلق است و ع و ح از وسط حلق است و غ و خ از اول
حلق است و ق از اقصای لسان است و آنچه در زیر او است از حنک
و ک از اقصای لسان است و از اسفل حنک و ج و ش و ی از میان
کام و زبان است و ض از حافه و اقصای لسان است متوصل با آنچه نزدیک شود به
دندانها از پس بعضی از طرف راست گفته اند بعضی از طرف چپ لیکن بیشتر از طرف چپ گفته اند
و ل و ن و ر از طرف زبان و ... و بعضی گفته اند که ل و ر و ن از ادنای طرف

زبان است تا منتهای طرف زبان و از سر دو یک مخرج لام است
مخرج ن از سر دو یک مخرج ن مخرج ر است ولیکن ر در پشت
زبان داخل است و ط و د و ت از طرف زبان است و اصول
ثنایای علیا و ظ و ذ و ث از طرف زبان و اطراف ثنایای
علیا و سفلی است و ص و س و ز از طرف ثنایای علیا است
و باطن لب زیرین و ف و ب و م از هر دو لب است فصل بدانکه همه
همه قرا بدین متفق اند که همزه به پنج صفة موصوف است علیه و مجهوره
و منفتحه و شدیده و مستعلیه و ب به پنج صفة موصوف است مجهوره
و مستعلیه و منفتحه و شدیده و قلقله و ت بچهار صفة موصوف است
مهموسه و مستعلیه و منفتحه و شدیده و ث بچهار صفة موصوف است
مستعلیه و منفتحه و رخوه و مهموسه و ج به پنج صفة موصوف است
قلقله و منفتحه و مستعلیه و شدیده و مجهوره و ح بچهار صفة
منفتحه و مهموسه و رخوه و مستعلیه و خ بچهار صفة موصوف
است منفتحه و مستعلیه و رخوه و مهموسه و د به
پنج صفت موصوف است منفتحه و شدیده و قلقله

و مستفله و مجهوره و ذ بچهار صفة موصوف است رخوه و مستفله
و مجهوره و منفتحه و ر بشش صفة موصوف است منحرف و
مکرر و منفتحه و مستعلیه و مجهوره بینا بین یعنی میان
رخوه و شدیده است و ز به پنج صفة موصوف است صفیر
و منفتحه و مجهوره و رخوه و مستفله و س به پنج صفة موصوف
است صفیره و رخوه و مستفله و مهموسه و منفتحه و ش به پنج
صفة موصوف است و تفشی و رخوه و منفتحه و مستفله و مهموسه
و ص به پنج صفة موصوف است صفیر و مستعلیه و مطبقه
و مهموسه و رخوه و ض به پنج صفة موصوف است مستطیله
و رخوه و مطبقه و مجهوره و مستعلیه و ط به پنج صفة موصوف
است قلقله و مطبقه و مستعلیه و مجهوره و شدیده و
ظ به چهار صفة موصوف است مستعلیه و رخوه و مجهوره
و مطبقه و ع به چهار صفة موصوف است منفتحه و مجهوره
و بین بین یعنی بین رخوه و شدیده و غ بچهار صفة موصوف است
مستعلیه و مجهوره و رخوه و منفتحه و ف بچهار صفة موصوف است منفتحه و رخوه و مستفله

مستفله

مستفله

و مهموسه و ق به پنج صفت موصوف است منفتحه و مجهوره و مستعلیه
و شدیده و قلقله و ک به چهار صفت موصوف است منفتحه و مستفله
و شدیده و مهموسه و ل به پنج صفت موصوف است بین بین
و مستفله و مجهوره و منفتحه و منحرف و م به پنج صفت موصوف است
بین بین و مستفله و مجهوره و منفتحه و غنوی و ن به پنج صفت موصوف
است مستفله و بین بین و مجهوره و غنوی و منفتحه و و به شش
صفت موصوف است علة و منفتحه و مد و مستفله و مجهوره و رخوه
و ه به چهار صفت موصوف است منفتحه و رخوه و مهموسه و مستفله
و الف به هفت صفت موصوف است علة و مد و هاوی
و منفتحه و مستفله و رخوه و مجهوره و ی به شش صفت موصوف است
منفتحه و مجهوره و علة و مستفله و رخوه و مد و بدانکه و و ی
[illegible] ها از حروف مد می خوانند که ماقبل ایشان از جنس ایشان
باشد و ایشان ساکن باشند یعنی ماقبل و ضمه باشد مثل
سُو و ماقبل ی کسره باشد مثل جِیْ و ماقبل الف
فتحه باشد مثل شاءَ و الف خود همیشه ماقبل مفتوح [illegible]

مستفله

و بعضی از را و یا ان معتبر این سه حرف را حرف لین
نیز خوانند از برای نرمی مخرج این حروف و اگر وَ و یَ ما قبل مفتوح باشد
حروف لین خوانند و حروف مد نخوانند مثل سَوءِ و شَیءٍ و هر نون و
تنوین را بشرط آن غنوی میگویند که ساکن باشند و اظهار نیا[شند]
و ما بیان جمع اسیم کرد موضع اظهار و اخفا و ادغام با غنه و بی غنه را در باب احکام نون و تنوین
و نون ساکن فصل پس دانسته شد که حروف مهموسه ده است حَ و ثَ
و تَ و کَ و سَ و فَ و شَ و خَ و صَ و هَ و این حروف در این کلمات
جمع است حَثَّتْ کِسْفُ شَخْصِه و نوزده حروف باقی
مجهوره است از برای آنکه ضد مهموسه مجهوره است و حروف شدیده هشت
است الف و ج و د و ت و ک و ق و ط و ب و این حروف
در اجدت ککقطب جمع است و حروف رخوه شانزده حرف
است و این شانزده حرف آنست که غیر حروف شدیده
است و غیر بین بین پنج حرف است ع و م و ر و ن و ل
و این حروف در عمر نل جمع است و حروف مطبقه
چهار است ص و ض و ط و ظ و بیست و پنج حرف باقی منفتحه

است

است از برای آنکه ضد مطبقه منفتحه است و حروف مستعلیه
هفت حرف است ق و ظ و خ و ص و ض و غ و ط قظ خص
ضغط جمع است و بیست و دو حرف باقی مستفله است و حروف
مدّه سه است و و ی و آ و حروف صفیره است ص و س و ز و
حرف تفشی یک حرف است و آن ش است و منحرف دو حرف
است و آن ر و ل است و حرف تکریر یکحرف است و آن ر است
و حرف مستطیل یکحرف است و آن ض است و حرف هاوی یکحرف
است و آن الف است و حروف علت چهار حرف است ء و الف
و و و ی و این حروف درین کلمه جمع است ءاوی و حروف قلقله پنج
حرف است ق و ط و ب و ج و د و این حروف در قطب جدّ جمع است

فصل بدانکه حروف مهموسه را از برای آن حروف مهموسه می گویند
که آن حروف ضعیف است و بر وی تکیه نمی توان کرد و آواز با آن حرف
چنانکه گوی آج و بدانکه در وقت ادا کردن حرف همزه در اول
درستی باید آورد تا نیک دانسته شود مخرج و صفات
حرف چنانکه گوئی آث و حروف مجهوره را از برای

آن حروف مجهوره میگویند که آواز بروی بسته میشود در وقت
گفتن از قوت آن حرفها و بروی تکیه نتوان کرد و آواز
با آن حروف قوت نفس ندارد چنانکه گوئی آد و حروف غنوی را
از برای آن غنوی میگویند که آواز از حروف مخصوص است در خیشوم
مثل آواز کبوتر چنانکه گوئی من نزل و حروف رخوه را از برای
آن رخوه میگویند که در گفتن آن آواز با آن تواند کشیدن نفس و
باز میدارد و آواز با آن حروف میرود چنانکه گوئی آث و
حروف شدیده را از برای آن حروف شدیده میگویند که
در مخرج سخت میشود و در گفتن آواز با آن کشیده نمیشود از نهایت
قوت تکیه بر آن حرفها میشود چنانکه گوئی آت و حروف
منفتحه را از برای آن حروف منفتحه میگویند که در وقت گفتن آن حروف
کشادگی میان زبان و کام بالا می افتد و کام بالا را نمی پوشاند چنانکه
گوئی آف و حروف مطبقه را از برای آن مطبقه میگویند که زبان چون تمام
میرود در وقت گفتن کام بالا را که برابر اوست می پوشد چنانکه گوئی آظ و
حروف مستفله را از برای آن حروف مستفله میگویند که در وقت گفتن آن

حروف زبان میل بالا نمی کند چنانکه گوی غ ع و حروف مستعلیه را
از برای آن حروف مستعلیه میگویند که در وقت گفتن آن حروف زبان بالا
میپرد چنانکه گوی آ ط و حروف بین بین را از برای آن حروف بین بین
میگویند که نه چنان سخت است که حروف شدیده و نه چنان سست است
که حروف رخوه و اندک آواز زبان توان کشید چنانکه گوی ا هـ و حروف
مد را از برای آن حروف مد میگویند که آواز زبان حروف کشیده میشود
مثل جا و شو و چی و حروف صفیر را از برای آن حروف
صفیر میگویند که در وقت تلفظ کردن بدان حروف و تکیه کردن بدان
آواز از زبان کشیده میشود چنانکه گوی آز و حروف تفشی را
از برای آن تفشی میگویند که در وقت گفتن آن حروف لب
از هم باز میشود چنانکه شگا از هم باز میشود و در آب و در وی پیچ میآید
است چنانکه گوی آتش و حروف منحرف را از برای آن حروف
منحرف میگویند که در وقت گفتن میل میکند بسوی کنار زبان و سر زبان
در گفتن آن کج میشود چنانکه گوی آل و آر و حروف تکرار را از برای این حرف
میگویند که در مخرج دوباره گفته میشود مثلا گوی آر زبان از مخرج خود بر میخیزد

و با ریاضی شنیدہ چنانکہ گوی آذ و حروف مستطیل را از برای ان
مستطیل گویند کہ در گفتن درازی دارد چنانکہ گوئی اصں حروف حادی را
از برای ان ہاوی میگویند کہ آواز او را متسع میشود و ہوامی کند در دہن چنانکہ گوئی
آا و حروف علۃ را از برای اعتدال الحروف حروف علۃ میگویند حروف
قلقلۃ را از برای آن حروف قلقلۃ میگویند کہ چون آن حروف را ساکن
کردانند در مخرج بجنبند و دران تیزی یا فتہ شود از غایت قوت
الحروف چنانکہ گوی اق باب در بیان اظہار و ادغام
لام ال در حروف تہجی بدانکہ قرا بدین متفق اند کہ چون
لام ال با یکی از چہاردہ حرف واقع شود اظہارش باید کرد با ہمزہ و
ب و ج و ح و خ و ع و غ و ف و ق و ک و م و و و ہ و ی
با ہمزہ مثل الآن و با ب مثل البیوت و با ج مثل الجاہلین و با ح مثل الحی
و با خ مثل الخوف و با ع مثل العلم و با غ مثل الغنی و با ف
مثل الفاد و با ق مثل القارعۃ و با ک مثل الکنوز
و با م مثل الماء و با و مثل الولایۃ و با ہ مثل
الہالکین و با ی مثل الیسری و چون با یکے

کوئی

اظہار لام تعریف در حروف قمریہ

با یکی ازین چهارده حرف واقع شود ادغام باید کرد ف و ث و د و ذ و ر و ز و س و ش و ص و ض و ط و ظ و ل و ن و با ت مثل التائبون و با ث مثل الثوب و با د مثل الدواب و با ذ مثل الذنب و با ر مثل الرحیم و با ز مثل الزینه و با س مثل السیئات و با ش مثل الشیطان و با ص مثل الصالحین و با ض مثل الضالین و با ط مثل الطیبات و با ظ مثل الظالمین و با ل مثل اللیل و با ن مثل الناس

باب در احکام نون ساکن و تنوین در حروف تهجی

بدانکه همه استادین متفق اند که چون نون ساکن و یا تنوین با یکی از شش حروف حلق واقع شود اظهار می باید کرد با ء و ه و ع و ح و غ و خ نون ساکن با همزه مثل من آمن و تنوین مثل سلطان اثیم و نون ساکن با ه مثل منها و تنوین مثل قوم هاد و نون ساکن با ع مثل من علم و تنوین مثل حکیم علیم و نون ساکن با ح مثل من حرم و تنوین علیم حکیم و نون ساکن با غ مثل لم یکن غنیا و تنوین مثل عزیز غفور و نون ساکن با خ مثل من خاف و تنوین

حروف شمسی ت و ث و د و ذ و ر و ز و س و ش و ص و ض و ط و ظ و ل و ن

حروف حلقی شش بود ای نور عین
ها و همزه خا و حا و عین و غین
ء ه ع ح غ خ

مثل علیم خبیر و نون باید در ادغام نشود و قلب بادا کردن بمیم و
نون ساکن باب مثل کمن باء و تنوین مثل تم بکم و چون بیکی از ۱۵
حرف واقع شود اخفا باید کرد با غنہ با ت و ث و ج و د و ذ و ز و س
و ش و ص و ض و ط و ظ و ف و ق و ک و نون ساکن بات
مثل من تاب و تنوین مثل قا نتاٰت تائبات و نون ساکن با ث مثل من
ثقلت و تنوین مثل شہاب ثاقب نون جیم ساکن مثل من جوع و تنوین مثل
سوچن خفقا و نون ساکن با د من دینکم و تنوین مثل الحق دون
و نون ساکن با ذ مثل من ذلکم و تنوین مثل سکینا و اقتربہ و نون ساکن
با ز کمن زیّن و تنوین مثل مبارکۃ زیتونۃ و نون ساکن با س مثل من
سبیل و تنوین عابدات سائحات و ن ساکن با ش مثل من شاء
و تنوین مثل شئ شھید و ن ساکن با ص مثل و لمن صبر و تنوین
مثل ریح صرصر و ن ساکن با ض مثل من ضل و تنوین مثل مکانا ضیقا
و نون ساکن با ط مثل طین و تنوین مثل بلدۃ طیبۃ و نون ساکن با
ظا مثل من ظلم و تنوین مثل ظلا ظلیلا و ن ساکن با ف مثل انفسکم
و تنوین مثل صفا فالزاجرات و ن ساکن با ق مثل من قوم و تنوین

مثل کنتب فیه و نون ساکن با کاف مثل من کان و تنوین ظلوم کفار
و چون با واو ادغام شود یا خود با لام ادغام باید کرد بی غنه و نون ساکن
با را مثل من ربهم و تنوین مثل غفور رحیم و نون ساکن با لام مثل من لدنه
و تنوین مثل یومئذ لخبیر و چون با میم و یا نون واقع شود ادغام
باید کرد با غنه نون ساکن با میم مثل من مسد و تنوین مثل ماء
مسکوب و نون ساکن با نون مثل من نشاء و تنوین مثل نورا نهدی
و چون با واو یا یا واقع شود ادغام باید کرد با غنه ولکن بروایت خلف
بی غنه نون ساکن با واو مثل من وال و تنوین مهادا و الجبال و نون ساکن
با یا مثل من یشاء و تنوین مثل قیام ینظرون و چون نون ساکن واقع شود
با واو و یا خود با یا در یک کلمه باتفاق قراء اظهار باید کرد صنوان و قنوان
و بنیان و بدانکه چون میم ساکن با با و یا خود با فا یا واو واقع
شود نیک احتیاط باید کرد تا میم ساکن بیکی ازین سه حرف ملتبس
نشود و میم ساکن با با مثل والذینهم بآیاتنا یوقنون و با فا مثل
علیهم فی طغیانهم و با واو مثل اموالکم و اولادکم و ازواجهم باب و ر
سان ادغام ذال اذ و دال قد و تاء تأنیث و لام

قل و لام بل و هل بدانکه همه قرا این متفق اند که دال اذ را
در ذال و ظا ادغام می باید کرد مثل اذ ذهبت و در ظا مثل اذ
ظلمتم و دال قد در دال و تا ادغام می باید کرد در دال
مثل قد دخلوا و در ت مثل کانت تاتیهم و در دال مثل اثقلت
دعوا الله و در ط مثل ودت طائفة و لام قل و لام بل
و هل در را و لام ادغام می باید کرد و لام قل در را مثل
قل ربی و در لام مثل قل لا اعلم و لام بل در را مثل بل ربکم و
در لام مثل بل لا تکرمون و لام هل در لام مثل هل لکم
و لام هل در را در قرآن نیامده است لکن در غیر قرآن
مثل هل رایت ربک باشد باب در بیان ادغام
دو حرف از یک جنس و ادغام دو حرف از یک مخرج
بدانکه همه قرا این متفق اند که چون دو حرف بهم رسند از یک جنس حرف اول
ساکن باشد حرف اول را در دوم ادغام باید کرد مثل عصوا و کانوا و
اتوا و قلوبهم و آووا و نصروا و یعلمکم ما لم تکونوا و اذهب بکتابی در این
درست که حرف اول از حروف مد نباشد و اگر از حروف مد باشد

باتفاق

باتفاق قرا اظهار باید کرد مثل قَالُوْا وَّ اَقْبَلُوْا اَوْ کَالَّذِیْ
یَنْعِقُ و چون دو حرف باهم رسند از یک مخرج در یک کلمه حرف اول ساکن
باشد باتفاق قرا ادغام باید کرد مثل وَ وَعَدْتُّکُمْ فَفَرَّطْتُّ
وَاَحَطْتُّ

باب در بیان ترقیق و تغلیظ لام الله

بدانکه همه قرا بدین متفق که چون ما قبل لام الله مکسور باشد
لام الله را بترقیق باید گفت مثل بِاللّٰهِ و لِلّٰهِ و مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
و فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ و چون مفتوح باشد یا مضموم بتغلیظ می باید
گفت مثل اِنَّ اللّٰهَ و وَجْهُ اللّٰهِ و یَعْلَمُهُ اللّٰهُ و غَیْرُ اللّٰهِ
و اَمْرُ اللّٰهِ

باب در بیان ترقیق و تفخیم راءات که در قرآن

باشد بدانکه همه قرا بدین متفق اند که چون راء مفتوح باشد یا مضموم
بتفخیم باید خواند مثل اَلرَّحِیْمُ و رَبَّنَا و رَبُّکُمْ و رَبِّیْ و الرَّبَّانِیُّوْنَ
و یُرَدُّوْنَ و رُهْبَانًا و تَشْکُرُوْنَ و رُبَمَا و یَرُدُّ و کُمْ و غَفُوْرٌ و الصُّدُوْرُ
فاما اگر بعد از یاء ساکن باشد مثل مِیْرَاثُ السَّمٰوٰتِ و قَدِیْرٌ و
خَیْرًا و طَیْرًا و الطَّیْرِ ورش را ترقیق باید کرد و چنان که ورا دو وجه است تفخیم
موافق باقی قرا و ترقیق بر خلاف ایشان و اگر بعد از کسره باشد مثل کَافِرُوْنَ یُبْصِرُوْنَ

دالآخرة و العصرات هم ورش را ترقیق باشد بشرط آنکه کسره
از کلمه و باقی قراء تفخیم است و اگر ساکن فاصله باشد میان کسره و را مثلا
سحر و ذکر با تکبیر و ورش اعتبار نکرده است و بترقیق گفته است و باقی
قراء بتفخیم لکن اگر آن ساکن فاصله باشد میان کسره و را از حروف
استعلا بود بتفخیم باید گفت باتفاق قراء چه ورش و چه غیر ورش مثل
مستکره مصر و اصرهم و فطرت الله فاما اگر خ باشد ورش را بترقیق
باشد و باقی قراء را تفخیم مثل علی اخراجکم و ورش را در ارم و الفجر
و در کلمات عجمی چو ابراهیم و اسرائیل و عمران و در مکرر مثل
ضرارا و فرارا تفخیم است موافق باقی قراء و در البشر ترقیق است
و در والمرسلات و چون رای منصوب و منون و ما قبل او مکسور
باشد و ساکن فاصله باشد میان کسره و را مثل ذکرا و سترا
و حجرا و صهرا و را دو وجه است تفخیم موافق باقی قراء و ترقیق
بر خلاف ایشان و لیکن بیشتر اهل ادا از ورش تفخیم روایت
کرده اند و این وقتی است که رای مشدد نباشد و یا
حرف ما قبل رای ساکن که اگر مشدد باشد مثل سرّا

و یا خود ما قبل او یای ساکن باشد مثل بصیرا و خیرا و قدیرا
ورش را بترقیق باشد و باقی قرا بتفخیم و اگر بعد از را حروف
مستعلی باشد مثل صراطا و الصراط و اعراضهم باتفاق قرا بتفخیم باید گفت
آن را را چه ورش و چه غیر ورش و این معلوم میشود که قرائت
بقیاس تعلق ندارد و همه قراء دین متفق اند که چون رای
مکسور باشد بترقیق می باید گفت هرچند که کسره اصلی باشد
و یا خود عارضی مثل الرجال و غیرکم و نذیرکم و من شر
و القدر فی الف شهر و انذر الناس و بشر الذین

فصل

بدانکه همه قراء دین متفق اند که چون را ساکن باشد و ما قبل
را مفتوح باشد یا مضموم بتفخیم می باید گفت مثل و الارض
و المریم و قربة و مرجعکم و کرسیه و رکعوا و بربها و قدرنا
و در قسمین و اگر ما قبل را مکسور باشد و کسره اصلی باشد و
بعد از حرف مستعلی نباشد را بترقیق باید گفت مثل فرعون و شرعة
و الفردوس و اولی الاربة و اگر بعد از حرف مستعلی بوده ما قبل کسره
اصلی باشد هرچند که آن کسره باشد را بتفخیم باید گفت مثل قرطاس و رصاد

فأم مرصادٍ و لبالمرصاد و فرقٍ و لکن در سوره شعرا در فرقٍ کالطود قرار داده
وجه است ترقیق و تفخیم و اگر ما قبل را کسره عارضی باشد یا خود منفصل باتفاق
قرا بتفخیم باید گفت هرچند که بعد از حروف استعلا نباشد مثل ارجعوا و ارجعی و ارجع
و ام ارتابوا و ان ارتبتم و الذی ارتضی رب ارحمهما و رب
ارجعون و همچنین اگر ما قبل را متحرک بکسره باشد منفصل آن را بتفخیم باید
گفت باتفاق قرا جز ورش و جز غیر ورش مثل لحکم ربک بربکم و یا رسول الله
و برب العلمین **فصل** بدانکه چون وقف کنند بر را باتفاق قرا بتفخیم باید گفت
اگر وقف بسکون باشد یا باشمام هرچند که را مکسور باشد یا مضموم یا مفتوح مثل القدر
و مستمر و امر و الی النار و الابصار و الامر و الغار و الکفور
و کفور و الکبر و این وقتی است که را بعد از یای ساکن باشد و
بعد از کسره حرف ممال و چون چنین نباشد که اگر بعد از یای ساکن یا بعد از کسره
باشد باتفاق قرا بترقیق باشد مثل خبیر و الخبیر و قدیر و بصیر و الطیر و خیر
و من مدکر و ساحر و منذر و الدار و فرق بینت که اگر میان کسره و حرف
ساکن فاصله باشد مثل سحر و بکر بشرط آنکه آن ساکن از حروف استعلا باشد به
تفخیم باید گفت مثل مصر و عین القطر و اگر بعد از حروف

مثال

ممال باشد و یا خود بین بین یعنی میان فتحه و اماله بهر طریق که
وقف کنند را بترقیق باید گفت مثل عذابَ النّارِ و اذ هُما فی
الغارِ و الابرارِ و لیکن بقراءة کسائی که ایشان را اماله نیست و بین
بین نیست اگر بسکون وقف کنند بتفخیم باید گفت و اگر بروم وقف کنند
بترقیق باید گفت از برای آنکه همه قرا برین متفق اند که رای مکسور را
در وصل بترقیق می باید گفت چنانکه بیان کرده ایم و بدانکه روم را حکم وصل
است و اشمام را حکم سکون و موضع روم و سکون و اشمام را بیان
خواهیم کرد در باب بیان وقف باب در بیان وقف بدانکه
بقراءة ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی وقف سه نوع است سکون و اشمام
و روم بعضی از نافع و ابن کثیر و ابن عامر چنین روایت کرده اند که ایشان
جز بسکون وقف نکرده اند و لیکن بیشتر اهل ادا چنین روایت کرده اند
که بقراءة ایشان نیز وقف به سه نوع است بسکون و اشمام و روم و هر یکی را
موضعی است بیان کنیم بدانکه وقف بسکون در منصوب و مرفوع و مجرور
داخل است و وقف باشمام جز در مرفوع نیست و وقف بروم جز در مرفوع
و مجرور نیست لیکن در مفتوح به یک نوع وقف توان

کرد بسکون مثل مسلمین و کافرین و عابدین و در مضموم سه نوع وقف
توان کرد سکون و اشمام و روم مثل نستعین و حسد و نصیر و
در مکسور به دو نوع وقف توان کرد بسکون و روم مثل یوم الدین و الناس
و حمید و وقف بسکون آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کرده اند و قطع نفس
کنند و وقف باشمام آنست که حرف آخر کلمه را ساکن گردانند و بعد سکون آن
لبها را فراهم آورند و وقف بروم آنست که اشارت کنند بحرکت حرف آخر
کلمه باواز خفی و بعضی اهل ادا چنین روایت کرده اند که در هاء ضمیر
که بعد از حرف مکسور باشد مثل به و یا خود بعد از حرف مضموم باشد مثل
لا تأخذه و یا خود بعد از یاء ساکن که ما قبل آن مکسور باشد مثل فیه
و یا خود بعد از واو ساکن که ما قبل آن واو مضموم باشد مثل فاحذروه
بروم و اشمام وقف نتوان کرد و بعضی دیگر چنین روایت کرده اند
که وقف توان کرد و بدانکه در هاء تانیث مثل الصلوة و الزکوة و المغفرة
و الاخرة و میم جمع مثل انتم و منهم و فیکم و علیکم و حرفی که عارض
متحرک باشد مثل و انذر الناس و لم یکن الذین باتفاق قرا روم و
اشمام نیست بدانکه چون بر کلمه وقف کنند که آخر آن کلمه ساکن

باشد بر حرکت سکون وقف نتوان کرد چنانکه باشد مثل و انذرهم
دلقاءُ نوا دو رحیم و چون بر کلمه وقف کنند که آخر کلمه منصوب و منون باشد
جز این و وقف نتوان کرد که تنوین را بالف بدل کنند مثل احدًا و عظیمًا و
غفورًا و شکورًا و مانند این **فصل بدانکه همه قرا بدین متفق**
اند که جز بر آخر وقف نتوان کرد پس اگر کسی بر میان کلمه وقف کند
جائز نباشد و هر چیز که در کتاب مصحف پیوسته نوشته باشند و یک قرا
یک کلمه است مثل فبای فسیکفیکهم و خلقکم و یرزقکم بشرطا آنکه بر رسم
کتابت وحی نوشته باشند پس باید که رسم کتابت را نیک رعایت
و متابعت کنند و بر قاعده قرا وقف کنند مثلا اگر بکلمه وقف کنند که موضع
وقف نباشد از برای ضرورت وقف کنند و باز ابتدا کنند مثلا چنانکه بر
رایت وقف کنند ت را ساکن کرده اند و باز ابتدا کنند و رایت
الناس چون بر الناس وقف کنند س را ساکن کرده اند و باز
ابتدا کنند که الناس یدخلون و همچنین تا بموضع وقف تا خطا نباشد از
برای آنکه بسیار کس در وقف کردن خطا می کنند چنانکه افواجا وقف میکنند
و تنوین را بالف بدل کنند و باز ابتدا می کنند که افواجا فسبح در این

خطای عظیم است لیکن باید که چون بر مثل افواجا وقف کنند تنوین را
با لف بدل کنند و بازابتدا کنند که افواجا فسبح از برای آنکه موضع وقف نیست
و چون بر فسبح وقف کنند بازابتدا کنند که فسبح بحمد ربک واستغفره انه
کان ابتدا باید کرد **فصل** بدانکه در وقف کردن بعضی قرا اختلاف است
بیان کنیم بدانکه های تانیث آنست که در وقف ها باشد و در وصل تا و در هر موضع
که های تانیث را بتای دراز نوشته باشند بقرائت ابن کثیر و ابی عمرو و کسائی
بها وقف باید کرد و بقرائت باقی قرا بتا و بر یا ابت در همه قرآن
بقراءة ابن کثیر و ابن عامر بها وقف باید کرد و بقراءة باقی قرا بتا
و بر کاین در همه قرآن بقرائت ابی عمرو بر یا وقف باید کرد چنانکه گوی
و کای و بقرات باقی قرا بنون چنانکه گوی و کاین و بر و لات حین
و بر افرایتم اللات بقراءة کسائی بها وقف باید کرد چنانکه گوی و لاه
و افرایتم اللاه و بقرات باقی قرا بتا و بر ذات بهجة بقراءة کسائی بها وقف
باید کرد چنانکه گوی ذاه و بقرات باقی قرا بتا و بر هیهات بقرات
کسائی و در روایت بزی بها وقف باید کرد و بقرات باقی قرا بتا و در
فمال هولاء در سورة النساء و مال هذا الکتاب در سورة الکهف و مال

و مال هذا الرسول در سوره فرقان فمال الذین در سوره المعارج
بقراءة ابو عمرو بر ما وقف باید کرد چنانکه گوید فما و بقراءة باقی قرا
بر لام چنانکه فمال و از کسائی دو روایت است یکی موافق ابو عمرو
و یکی موافق باقی قرا و بر ایها المؤمنون در سورة النور و یا ایها
الساحر در سورة زخرف و ایها الثقلان در سورة رحمن بقراءة
ابو عمرو و کسائی بر ایها وقف باید کرد بالف و بقراءة باقی قرا
ایه بغیر الف و بر ویکأن الله بقراءت ابی عمرو بر ک وقف باید کرد
چنانکه گوید ویک و بقراءة کسائی بر ی وقف باید کرد چنانکه گوید وی
و بقراءة باقی قرا بر ن چنانکه گوید ویکان و بر ویکانه بقراءة ابی عمرو
بر ک وقف باید کرد و بقراءت کسائی بر ی وقف باید کرد و بقراءت باقی قرا
بر ه چنانکه گوید ویکانه و بر ایا ما تدعوا در سوره بنی اسرائیل
بقراءت حمزه و کسائی ایا وقف باید کرد و بقراءت باقی قرا ایا ما و بر علی واد
النمل بقراءة کسائی بر ی وقف می باید کرد چنانکه گوید علی وادی و بقراءة باقی قرا
بغیر ی چنانکه گوید علی واد و بر یوم ینادِ در سورة ق بقراءة ابن کثیر وقف می باید کرد چنانکه
گوید ینادی و بقراءة باقی قرا بغیر ی چنانکه گوید ینادِ و یک روایت دیگر از ابن کثیر

آنست که او نیز بتغییری وقف کرده است و در سوره اول هم بر بها
و بقرائت حمزه وکسائی بر سی وقف می باید کرد و بقرائت باقی
قرا بغیری بدانکه در این موضعها خود وقف نیست ولکن اگر ضرورت
باشد مثل آنکه نفس یاری ندهد که آیت بموضع وقف رسانند وقف
باید کرد و باز اعاده کرد چنانکه بیان کرده شده است باب
در بیان مد و قصر بدانکه همه قرا بدین متفق اند که چون حرف مد
با همزه یا حرف ساکن واقع شود مد می باید کشید مثل جاء و جیء
و سوء و دابة و صافین و لام و میم و صاد ولکن در مد عارض
همه قرا را سه وجه است مد طویل و مد متوسط و قصر و در مد منفصل
بقرائت ابن کثیر و قراءة ابی عمرو از روایت سوسی مد نمی باید
کشید و قالون را از نافع و دوری را از ابی عمرو دو وجه است مد
و قصر و بقرائت باقی قرا مد می باید کشید و تر از مد دیگر است آنچه
نوع است بیان کنیم مد عارض است و این جای میباشد که بعد از حرف مد
ساکن باشد که بسبب وقف ساکن کرده باشند مثل الله نام و رحیم
و مسلمین و المومنون و دیگر مد منفصل است و این در دو کلمه باشد چون مد

و در آخر کلمهٔ اول و همزه در اول کلمهٔ دوم مثل بما انزل و فی آیاتنا و
امره الی و دیگر مد اصل است و این در جمیع احوال می باشد مثل جآء و شآء
و همهٔ قرا او را کشیدن این مد متفق اند و دیگر مد بنیه است و این مد در اسمای
ممدوده می باشد مثل دعاء و نداء و همه قرا در این مد متفق اند و دیگر مد
تمکین است و این در وسط کلمه می باشد مثل اولٰئک و الملٰئکة و همه قرا
در این مد نیز متفق اند و دیگر مد لازم است و این در حروف تهجی
می باشد در اول سورتها در هفت حرف لام و میم و صاد و
قاف و سین و کاف و نون و همه قرا در این مد نیز متفق اند و در
باقی حروف که در اول سورتها است مثل الف در طٰه و
حا و یا مد ثابت و لکن در عین همه قرا را دو وجه است مد طویل و
متوسط و دیگر مد فرق است و این جائی باشد که همزهٔ استفهام
و الف لام تعریف در هم آید مثل آلآن و آلذکرین و همه قرا
در این مد نیز متفق اند و دیگر مد بدل است و دیگر از همه قرا آنست که در این قصر و تسهیل
نیز خوانند و مد آنکه هر جا که بعد از حرف مد همزه را تسهیل کنند یا ابدال یا اسقاط
قصر نیز جائز باشد چه روایت هر قاری که او را تسهیل باشد یا ابدال یا اسقاط

مثل وَاللّائِ ورش را دو جا است مثل قالون و بزی و ابی عمرو را و یکجا
حمزه و هشام را در وقف و دیگر مد عدل است و این جا میباشد که بعد از حرف
ساکنی هست که آن ساکن مدغم است مثل شآقّوا اللهَ و اَتُحَآجُّونّي
قرّاء در این مد نیز متفق اند و دیگر مد حجز است و این در قراءتها است که میان
دو همزه در یک کلمه الف در می آرند مثل ءَ اَنذَرتَهُم و دیگر مد عوض است

عوض

و این در قراءة ابی عمرو نیست و این جائی می باشد که بعد از حرف مد حرفی مدغم شود
مثل الکتاب بما انزل و فیه هدی و داود جالوت و دیگر مد بدل
است و این جائی می باشد که بعد از همزه متحرک همزه ساکن است و همزه ثانی را
یا همزه ساکن را بحرکت ما قبل بدل می کنند یعنی اگر ما قبل مفتوح باشد با لف
بدل می کنند و اگر ما قبل مکسور باشد به یا بدل می کنند و اگر ما قبل مضموم باشد
بواو بدل می کنند مثل آمن و ایمانا و اوتی و ورش را در این مد سه وجه
است قصر همچون باقی قرّاء و مد متوسط و مد طویل بر خلاف ایشان
دیگر مد شبه است بدل است و این در روایت ورش است و این در
وسط و آخر کلمه می باشد مثل شیئٍ و سوءٍ جا و ورش را در
او سه وجه است قصر و متوسط و طول و لیکن در مثل لا و ما

و مسئولا که ماقبل همزه ساکن صحیح باشد او را نه قصر است
همچو باقی قرّاء دیگر مد معالت و این نیز در روایت ورش است
و این جای که باشد که واو و یای ساکن باشد و ماقبل ایشان
مفتوح و بعد از ایشان همزه باشد مثل سوء و سوءة و اخیه
و سیئ و کهیئة الطیر در ورش او را این دو وجه مد متوسط و طویل
و در وصل و وقف ولکن او را در اذا الموءدة و موئلا قصر است
در مد نیست همچون باقی قراء و مد آنکه چون بعد از واو و یای ساکن ماقبل ایشان
مفتوح باشد و چون ساکن باشد که بسبب وقف ساکن گردانیده باشد همه قرا را
سه وجه است چه ورش و چه غیر ورش مد طویل و مد متوسط و قصر مثل سوء و عون
و خوف و شیء و صیبة و الطیر و الغیب لکن اگر از حرف ساکن همزه
باشد و در ورش او را دو وجه است مد متوسط و مد طویل مثل سوء و شیء
و همه قرا را در مثل بالحق و بالصبر و مخرج صدق قصر است از برای آنکه
چنین که بسبب وقف التقای ساکنین است ولکن بعد از حرف لین ساکن بود از
حرف مدی یا مد تا مد شود گشته و در نحو فتح بعد از حرف مد نیست پس نتوان گشته و در مثل
دبستهلا و کسلا و کهیلا در روید او عظیما و غفورا همه قرا را قصر است از برای آنکه چند

که الف است در وقف بدل از تنوین و لیکن چون التقای ساکنین

نیست یعنی بعد از حرف مد ساکن نیست این مد جائز نباشد و بگفتن این خود

احتیاج نبود از برای آنکه ما موضع مد را بیان کردیم و این مواضع غیر مواضع

مد است پس مقصر باشد و لیکن چون بسیار کس درین مواضع مد می کشند و این

خطای بس عظیم است از برای آن مکرر و مبالغه گفته شد **فصل** آنکه

مد عارض را از برای آن مد عارض میگویند که بسبب وقف عارض

شده است و در حال وصل ساقط میشود و مد منفصل را از برای

آن مد منفصل میگویند که حرف منفصل است از همزه و مد اصلی را

از برای آن مد اصلی میگویند که الف و همزه در وی اصل کلمه

است و مد مشبع را از برای آن مد مشبع میگویند که در جمیع اسمای

مد و ده را بپا کرد و مد تمکین را از برای آن مد تمکین میگویند

که کشیده می شود از برای گرفتن جای همزه و تحقیق آن از مخرج

خود بیرون می آید و مد لازم را از برای آن مد لازم می گویند

که دایم ملازم او است و مد فرق را از برای آن مد فرق میگویند که

فرق میکند میان استفهام و خبر و مد عدل را از برای آن مد عدل

میگویند که برابر است با حرکه یعنی که حرف مد ساکن است و حرف
مدغم که بعد از وست ساکن پس جمع میان دو ساکن نمی توان مگر مد که میان
هر دو در آورند تا قایم مقام حرکت باشد و مد تمجیز را از برای آن
مد حجز میگویند که بازدارنده است میان دو همزه و مد عوض را
از برای آن مد عوض میگویند که بدل از همزه ایست که فای فعل است و همزه
ساکن بعد از همزه متحرک ثقیل است پس همزه ساکن را بحرکه ما قبل بدل میکنند
و مد شبه مبدل را از برای آن مد شبه مبدل میگویند که بدل از همزه نیست
شبه مبدل است و مد امکان را از برای آن مد امکان میگویند
که احتیاط ادا کردن واو و یای مدی باید کشید تا خلل بر ایشان واقع نشود و از
برای آنکه ایشان از حروف مد و لین اند و بدانکه مد ورش و حمزه
از مد عاصم طویل تر است و مد عاصم و مد ابن عامر و کسایی طویل تر است از
مد باقی قراء دیگر و روایت دیگر آنست که مد قالون از نافع و دوری از ابو عمرو
بیشتر از مد ابن کثیر و سوسی طویل تر است بدانکه هر چیز که قاری را از دانستن آن
چاره نیست همه درین کتاب کامل التجوید گفته و نوشته در شهر هرات در ماه ربیع
الاول سنه ثلث و سبعین و سبعمائة و بدانکه هر چند که این کتاب را بغا رسی

بلفظ آنان بیان کردیم تا وقتی که پیش استاد فاضل بحث نکرده
ازین چندان حفظ و فائده نشوانند گرفت از برای آنکه علم قراءت
متعلق بسماع دارد پس باید که این کتاب را پیش استاد فاضل
خوانند تا نیک بدانند و ما در اول کتاب گفته ایم که استاد
فاضل کیست پس باید که چنان استاد بجویند و ازو قرآن
بیاموزند تا از آن کسان باشند که رسول الله صلی الله علیه
وعلی آله وسلم در حق ایشان فرموده که خَیْرُکُمْ مَنْ
تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهٗ صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ

تمت الکتاب کامل التجوید در علم قراءت فی سابع محرم الحرام سنه
تسعة وثمانین ومائتین والف مضت من الهجرة النبویة علی
هاجرها الصلوات والتحیات والتسلیمات وغفر الله لکاتبه محمد
عیسی ولوالدیه واحسن الیهما والیه ولطابعه فی مطبعه محمد مرزا
خان خصائله حمیدة واشفاقه عمیمة ونظیره فی حسن الاخلاق
عدیم لا زال ظل عاطفته ممدودا

بدانکه هاءات تانیث که در رسم کتابت قرآن بصورت تاء نوشته
اند پنجاه و دو جا اند کل پنجاه و دو و غیر این پنجاه و سه موضع در جمله قرآن به ها نوشته
و پنجاه و سه است که ذکر کرده میشود اول آنکه هر جا که لفظ رحمت در قرآن است
بها است الا هفت جا که بتا است در سوره بقره أولئك يرجون رحمت الله
و در سوره اعراف إن رحمت الله قريب و در سوره هود رحمت الله وبركاته
و در سوره مریم ذکر رحمت ربك و در سوره روم إلى آثار رحمت الله
و در سوره زخرف دو جا أهم يقسمون رحمت ربك ورحمت ربك و لفظ نعمت
همه جا در قرآن بها است الا یازده موضع که بتا است در آل عمران نعمت الله
علیکم إذ کنتم اعداء و در سوره مائده نعمت الله علیکم
إذ هم و ان ذکرو موضع است در مائده و سوره ابراهیم نعمت الله کفرا
و هم در سوره ابراهیم وإن تعدوا نعمت الله و در سوره نحل سه موضع
است وبنعمت الله هم یکفرون یعرفون نعمت الله واشکروا نعمت الله
و در سوره لقمان في البحر بنعمت الله و در سوره فاطر اذکروا
نعمت الله و در سوره طور بنعمت ربك و امراة بها است الا هفت
موضع که بتا است در آل عمران إذ قالت امرأت عمران و در سوره یوسف دو جا امرأت العزیز

تراود و امرات العزیز الان و در قصص امرات فرعون و در تحریم
سه جای امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون و اما سنت
پنج جا بتا است در انفال سنت الاولین و در فاطر سه موضع سنت
الاولین سنت الله تبدیلا سنت الله تحویلا و در حم المومن سنت الله التی
قد خلت در حم سوره و اما کلمه چهار جا بلکه پنج جای بتا است در انعام کلمت
ربک علی الذین اما در اول سوره یونس کلمت ربک علی الذین فسقوا اختلاف
است و در سوره مومن کلمت ربک بتا است و اما لعنت در آل عمران
فنجعل لعنت الله بتا است و در نور ان لعنت الله بتا است و در سوره یوسف
آیت للسائلین بتا است و غیابت الجب دو موضع [در یوسف] بتا است و در سوره
الله بتا است و در عنکبوت آیت من ربه بتا است و در روم فطرت الله
بتا است و در قصص قرت عین بتا است و در فاطر علی بینت منه بتا است
و در سبا فی الغرفت آمنون بتا است و در حم سجده من ثمرت بتا است
و در دخان شجرت الزقوم بتا است و در مجادله معصیت الرسول دو موضع
بتا است و در واقعه و جنت نعیم بتا است و در تحریم و مریم ابنت عمران
بتا است و در مرسلات جمالت صفر بتا است تمت